

## دلالت ابطالی انقلاب ایران برای نظریه انقلاب اسکاکپول

محمدرضا طالبان<sup>۱</sup>

چکیده: اسکاکپول در مقام نظریه‌آزمایی، با استفاده از تحلیل تاریخی - تطبیقی و به کارگیری روشهای استقرای حذقی توافق و اختلاف جان استوارت میل ضمن اثبات دوستی تئوری خویش، مدعی شد که فرضیات نظری تئوری پردازان اصلی انقلاب (مارکس، گار، تیلی، اسملسر و جانسون) را رد نموده است. مقاله حاضر با به کارگیری همان منطق و روش‌شناسی به کار گرفته شده توسط اسکاکپول، یعنی دستگاه استقرای حذقی میل، مورد انقلاب اجتماعی ایران به موردهای قبلی مطالعه وی اضافه گردید تا مشخص شود حضور این مورد جدید - که موردی مناسب و مشمول قلمرو مضمونی تئوری اسکاکپول محسوب می‌شود - چه دلالت آزمونی برای تئوری انقلاب وی خواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: نظریه پردازی، نظریه‌آزمایی، اسکاکپول، دولتها و انقلابهای اجتماعی، انقلاب ایران، تحلیل تطبیقی - تاریخی، روشهای استقرای حذقی میل.

### مقدمه

در علوم اجتماعی - همانند سایر علوم مضمونی - استدلال و احتجاج، اساس کار است. از سوی دیگر، اگر گفته شود که این استدلال و احتجاج کلاً قائم بر دو فرآیند «نظریه‌پردازی» و «نظریه‌آزمایی» است (که در فلسفه علم با دو مقام «کشف»<sup>۲</sup> و

۱. عضو هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی انقلاب پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

e-mail: mrtaleban@ri-khomeini.com

این مقاله در تاریخ ۱۳۸۵/۸/۱۴ دریافت شد و در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۱۶ مورد تأیید قرار گرفت.

2. context of discovery

«داوری»<sup>۱</sup> از یکدیگر متمایز شده‌اند)، سخن کاملاً دلالت‌آمیزی بیان شده است. در حقیقت، پیشرفت و توسعه علوم اجتماعی - چه پارادایم کمی و چه پارادایم کیفی - در گرو تلاشهای بی‌وقفه‌ای است که برای نظریه‌پردازی و نظریه‌آزمایی صورت می‌پذیرد. اندیشمندان علوم اجتماعی، از سوی، با ارائه و بسط تئوریهای مدعی شده‌اند که اگر استدلال نظری‌شان درست باشد، پدیده‌ها در عالم واقع باید به نحو خاص و معینی مشاهده شوند. از سوی دیگر، محققان و پژوهشگران اجتماعی با روشهایی نظام‌مند نشان می‌دهند که مشاهدات یا واقعیات تجربی تا چه حد بر این انتظارات تئوریک دلالت دارند. در هر حال، لازم است توجه داشت که پیشرفت علم نه تنها مدیون ارائه تئوریهای جدید است، که وامدار تلاشهای بی‌وقفه و گسترده در اصلاح و پیراستن این تئوریا از طریق آزمونهای سخت و دشوار نیز می‌باشد. به محض آنکه نظریه‌ای جدید ارائه می‌شود - صرف نظر از نحوه تحصیل آن - مسأله مهم عبارت است از واری و ارزیابی کفایت، توانایی و اعتبار آن نظریه (= نظریه‌آزمایی). منطق اصلی مندرج در فرآیند نظریه‌آزمایی اساساً مبتنی بر پیشینه‌سازی توان<sup>۲</sup> تئوریا از طریق سرنده یا غربال نمودن آنهاست: «حد اکثر تبیین با حداقل متبیین‌ها» (کینگ و همکاران ۱۹۹۴: ۲۳-۲۰ و ۱۹۹۵: ۴۷۶؛ همچنین بنگرید به: کاپوراسو ۱۹۹۵).

البته، ذکر این نکته شایان اهمیت است که تئوریهای ارائه شده توسط دانشمندان علوم اجتماعی معمولاً از نظر عقلی، متقاعدکننده به نظر می‌آیند؛ به‌ویژه آنکه نظریه‌پردازان نیز غالباً از چند نمونه و مثال عینی به منزله دلیل و گواه تجربی بر صحت و اعتبار نظریه خویش سود می‌جویند. ولی باید دانست که اولاً، متقاعدکنندگی نظری غیر از نشان دادن صحت تجربی است؛ و ثانیاً، این مثالها و نمونه‌ها که به صورت گزینشی و همسو با مدعا انتخاب شده‌اند، شواهد و قرائن<sup>۳</sup> ضعیفی برای ارزیابی یا داوری در خصوص مدعای نظری محسوب می‌شوند. زیرا، صرف‌نظر از نوع نظریه همواره می‌توان برای مدعاهای تئوریک متعارض، مثالهایی پیدا کرد که مصداق آن مدعاهای نظری باشند. در حقیقت، هر گاه با اتخاذ رویکردی تأییدی صرفاً به دنبال گواه و تأییدی برای صحت یک نظریه باشیم، تقریباً برای همه نظریه‌ها می‌توان چنین تأییدی را پیدا کرد (پوپر ۱۳۶۳: ۴۱). ولی، این رویه را نمی‌توان «آزمون»<sup>۴</sup> قلمداد نمود. نکته کلیدی در فرآیند آزمون مدعای نظری یا

1. context of justification

2. power

3. evidence

4. test

نظریه آزمایی این نیست که صرفاً مثالهایی برای تأیید آن فراهم نماید، بلکه آن است که شواهدی را برای ابطال نظریه جستجو کند. چون، معنای آزمودن یک مدعای نظری (فرضیه/ تئوری) چیزی جز تلاش برای یافتن نقص در آن نیست. در حقیقت، آزمونها و آزمودنها نه به منظور تأیید، بلکه به قصد رد و ابطال صورت می‌گیرند (دواس: ۱۳۷۶: ۲۹؛ پریپر: ۱۳۷۲: ۳۳ و ۱۳۷۹: ۱۹۳؛ کاپوراسو: ۱۹۹۵: ۴۵۸؛ بوردنس و ابوت: ۲۰۰۲).

بنابراین، مرحله «آزمون» در کل فرآیند روش علمی نقش بسیار مهمی را برعهده دارد و اصطلاح «روش تحقیق» نیز در معنای دقیق کلمه، به همین مرحله آزمون یا فرآیند نظریه‌آزمایی اطلاق می‌شود (نبوی: ۱۳۸۴: ۲۱۰). در حقیقت، روشها و طرحهای تحقیق در علوم اجتماعی، قواعد و چهارچوبهایی را فراهم می‌آورد که بر آن اساس می‌توان کفایت و اعتبار نسبی مدعاهای نظری رقیب را با محک تجربه آزمود. عموماً بر اساس روش متداول و پذیرفته شده در علم، هرگاه در مورد پدیده‌ای معین مدعایی نظری و کلی مطرح شود، تجربه یا مشاهده سازمان‌یافته مصادیق آن پدیده و کشف معارضه یا عدم معارضه مصادیق مشاهده‌شده (شواهد) با ادعای مذکور، مبنایی است که براساس آن می‌توان آن مدعا را آزمود و درستی یا نادرستی آن را حداقل به صورت نسبی و موقت مشخص نمود. هر چند که فرآیند مزبور، همواره مستلزم تعدادی از پیش‌فرضها<sup>۱</sup>، فرضیه‌های کمکی<sup>۲</sup> و قواعد مطابقت<sup>۳</sup> است که روابط متعلق به مدعای نظری (فرضیه/ تئوری) و مشاهده یا تجربه<sup>۴</sup> را به یکدیگر پیوند می‌دهند؛ تأیید استنتاجهای نظری بر اساس شواهد تجربی حداقل به طور موقت، ما را به سوی پذیرش آن مدعای نظری (فرضیه/ تئوری) سوق می‌دهد (باربور: ۱۳۸۴: ۱۴۷).

به هر جهت، تمایز تحلیلی میان دو مقام تئوری‌پردازی و تئوری‌آزمایی در علم حائز اهمیت و توجه بسزایی است. بسیاری از محققان و دانشمندان علوم اجتماعی تأکید می‌کنند که در مقام تئوری‌آزمایی، آزمون واقعی و جدی یک نظریه تنها بر اساس مشاهدات و موردهایی غیر از آنهایی است که دانشمند در مقام نظریه‌پردازی به آنها استناد کرده است. (لایرسون: ۱۹۹۲؛ کینگ و همکاران: ۱۹۹۴؛ گلدتورپ: ۱۹۹۷، ۲۰۰۰؛ کوپچ: ۲۰۰۲؛ گیدس: ۲۰۰۳). دلیل اصلی آن، این است که در مرحله

1. assumptions
2. auxiliary hypotheses
3. rules of correspondence

۴. منظور از تجربه، رجوع سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی شده به واقعیت است.

5. cases

بسط ایده تئوریک (یعنی مقام تئوری پردازی) تقریباً غیرممکن است که برآزش و انطباق کامل مدعای نظری با موردهایی که شاهد آورده می‌شوند، مشاهده نشود. در واقع، هر دانشمند یا نظریه پردازی، تئوری و استدلال نظری خویش را درست به قامت برخی از وقایع و موردهای خاص که مد نظرش است، می‌دوزد. ولی، آزمون جدی این نظریه و استدلال نظری تنها بر اساس موردها یا مشاهدات دیگر است که اعتبار عام آن را در محدوده قلمرو ادعایی آن مکشوف می‌سازد.

البته، در مقابل این استدلال، برخی دانشمندان و محققان حوزه تاریخ تطبیقی (اسکاچول ۱۹۹۴: ۳۳۰، روشه‌سایر و استفانز ۱۹۹۷: ۶۹-۶۶؛ همچنین ن. ک. به: مونک ۱۹۹۸: ۴۰) مدعی شده‌اند که در جامعه‌شناسی تاریخی، فرآیند تئوری پردازی جدا و مستقل از تئوری آزمایی نیست؛ چون تئوری در جامعه‌شناسی تاریخی غالباً از طریق استقرائات متوالی و پی‌درپی از موردهای خاص به وجود می‌آید و بالطبع، تئوری حاصل از انکشاف مشترکات موردها، عملاً به وسیله همین موردها، آزمون نیز شده است. از این رو، به زعم قائلان به این دیدگاه، در تحقیقات تاریخی یا تاریخی - تطبیقی، فرآیند «تئوری پردازی» با فرآیند «تئوری آزمایی» ادغام شده و یکی می‌باشد. به بیان دیگر، «نظریه» از قبل موجود نیست، بلکه از طریق بررسی عمیق و تفصیلی چند مورد خاص به وجود آمده و توسط همین موردها، آزمون نیز می‌شود. استدلال اسکاچول در این خصوص، خواندنی است:

بزرگترین امتیاز کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* همانا عدم استفاده از تئوریهای از قبل موجود انقلاب بوده است. به راستی چگونه می‌توان به شناختهای تئوریک جدیدی دست یافت اگر نگذاریم که الگوهای تاریخی، خودشان با ما حرف بزنند و آنها را همواره از طریق چشم‌بند یا عینکهای کاملاً رنگی تئوریهای از قبل موجود ببینیم؟ ... در طول سالهایی که روی استدلال نظری کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* کار می‌کردم، از تاریخ به فرضیه و مجدداً بازگشت به تاریخ در حرکت بودم. دو ابتدا و برای کشف ترتب (نظم)‌هایی عجیب، از مطالعه تفصیلی تاریخ انقلابات بورژوازی فرانسه و کمونیستی چین آغاز کردم. پس از کشف نظم‌هایی میان این دو انقلاب، آنها را به صورت فرضیات علمی عرضه نمودم؛ و در تحلیلی تطبیقی - تاریخی، فرضیات خویش را به یک مورد مثبت دیگر،

یعنی روسیه، و تعدادی از موردهای منفی که در بسیاری از شرایط زمینه‌ای مشابه فرانسه، روسیه و چین داشتند، بسط دادم.<sup>۱</sup> خلاصه اینکه، من استدلال‌هایم را در معرض آزمونی قوی و توانمند در میان موردهای مثبت و منفی قرار دادم، کاری که در اکثر تئوریهای انقلاب هرگز انجام نپذیرفته است.... از طریق همین رویکرد است که تحلیل‌گر تاریخی - تطبیقی می‌تواند هم فرضیات جدیدی ارائه کند و هم فرضیات را بیازماید (اسکاکیول ۱۹۸۶: ۱۹۰).

با وجود این، انتقاد اصلی به این رویه آن است که معلوم نمی‌شود یک تئوری را واقعاً چگونه می‌توان به طور جدی آزمود. چون اگر تئوری، چیزی بیش از تلمیخ نظری مشاهدات مربوط به چند مورد معدود نباشد چگونه این موردها که خودشان سازنده تئوری هستند می‌توانند به طور مستقل آزمایش تئوری هم باشند؟<sup>۲</sup>

همان طور که گفته شد، هنگامی که برای تبیین پدیده‌های مشاهده‌ای، فرضیه یا تئوری خاصی را مطرح می‌کنیم لاجرم آن را طوری می‌سازیم که وقوع آن پدیده‌ها را ایجاب کند. بنابراین، پدیده‌های مشاهده‌ای مزبور ضرورتاً جزو شواهد مؤید آن تئوری / فرضیه محسوب می‌شوند و آن تئوری با موردهای به کار گرفته شده کاملاً برازش پیدا می‌کند، ولی این رویه را به هیچ وجه نمی‌توان «آزمون» - یعنی تلاش برای یافتن عیب و نقص در تئوری / فرضیه - قلمداد کرد. به هر جهت، نیاز است مدعاهای نظری (تئوری / فرضیه) در علوم اجتماعی به طریقی تدوین شوند که بتوان آنها را در معرض نقد تجربی جدی قرار داد. ولی، هنگامی که فرآیند تئوری‌پردازی همزمان با تئوری‌آزمایی انجام می‌پذیرد همواره این خطر وجود دارد که از آزمون جدی مدعای نظری

۱. اسکاکیول تصریح دارد که در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* موردهای منفی انگلستان، پروس / آلمان و ژاپن تنها موردهای کنترلی بودند و به همین دلیل، خیلی مختصرتر از فرانسه، روسیه و چین مورد بحث قرار گرفته‌اند (اسکاکیول ۱۹۸۴: ۳۸۰).

۲. رویه مذکور که استقرای تحلیلی (analytic induction) نامیده شده است، همانند روش کیفی - استقرایی گراندد تئوری (grounded theory) دچار مشکل ادغام فرآیند تئوری‌پردازی با تئوری‌آزمایی و بالتج معانعت از آزمون جدی مدعاهای نظری است. مگر اینکه این روشها را روشهای تحقیق - به معنای آزمون مدعای نظری - ندانسته و آنها را صرفاً روشهایی برای تئوری‌پردازی قلمداد کنیم.

(تئوری/فرضیه) اجتناب شود؛ چون، شواهد یکسانی برای بسط تئوری و آزمون آن مورد استفاده قرار می‌گیرد (گلدتورپ ۲۰۰۰: ۶۰؛ کوپچ ۲۰۰۲).

### ملاحظات در آزمون نظریه

درخصوص فرآیند نظریه‌آزمایی باید چند نکته مهم را مد نظر قرار داد:

**الف)** هرچه غنای مضمونی یا تجربی یک نظریه بیشتر باشد؛ یعنی دایره مصادیق موضوعش فراختر (اعم) و دایره مصادیق محمولش تنگ‌تر (اخص) باشد، آزمون‌پذیرتر می‌شود. در واقع، هر قدر عمومیت<sup>۱</sup> و کلیت و شمول<sup>۲</sup> یک تئوری بیشتر باشد، آن تئوری بیشتر خود را در معرض خطر ابطال شدن قرار داده و لذا، آزمون‌پذیرتر می‌شود. افزایش دلالت‌های مشاهده‌ای یا عمومیت و کلیت یک تئوری، آزمون‌های بیشتری را با تعداد و انواع زیادتری از داده‌ها می‌سازد و این امکان را بیشتر فراهم می‌سازد که شواهد محکمی برای آزمون آن تئوری جمع‌آوری گردد (کینگ و همکاران ۱۹۹۵: ۴۷۸). در مقابل، قلت متبیین‌ها و/یا تعمیم‌پذیری اندک یک تئوری، آزمون‌پذیری و امکان ابطال آن را کاهش می‌دهد.<sup>۳</sup> در حقیقت، محدود کردن دامنه و قلمرو یک تئوری از مضمون تجربی یا مصادیق آن تئوری می‌کاهد و از این طریق تا حدودی آن را از مبطل‌های بالقوه مصون می‌دارد. بر اساس اتخاذ این رویه، اگر شواهدی بتوانند منطقاً تئوری معینی را ابطال کنند، آن تئوری در پرتو شواهد جدید بازسازی و اصلاح نمی‌شود، بلکه به راحتی دامنه مدعایش را محدود می‌سازد تا از گزند ابطال در امان بماند (کینگ و همکاران ۱۹۹۴؛ مونک ۱۹۹۸؛ براووی ۲۰۰۰).

در همین راستا، اسکاکپول ضمن ردّ مطلوبیت و درستی ارائه تئوری عام از پدیده پهن‌دامنه‌ای همچون انقلاب، به این نکته تصریح و تأکید دارد که بر خلاف شیوه روایت‌پردازی مورخان در تشریح توالی وقایع یا تسلسل عللی که منجر به انقلاب در یک کشور خاص می‌گردد (روش تفریدی یا تکوینی)، کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* وی یک تحلیل تعمیمی از علل انقلاب اجتماعی در درون یک نوع خاص از شرایط زمینه‌ای<sup>۴</sup> است (۱۹۷۹: ۴۲-۴۰؛ ۱۹۸۶: ۱۹۱). مع الوصف

1. generality  
2. universality

۳. حتی توماس کوهن نسبی‌گرا نیز به معیار یا ارزش رجحان‌بخش<sup>۱</sup> گستردگی شمول مضمونی یک تئوری در تبیین واقعیت‌ها در گزینش از میان نظریه‌های رقیب اذعان دارد (ر.ک. به: کوهن ۱۳۸۳: ۱۴۴ و صمدی ۱۳۸۳: ۷۸).

4. contextual

اسکاکپول، در نتیجه گیری این کتاب، گستره قلمرو تئوری خویش را اندک و ناچیز تعیین نموده است:

آیا می توان استدلال ارائه شده در این کتاب را در باره موردهایی فراتر از فرانسه، روسیه و چین به کار برد؟ در یک معنا پاسخ این سؤال کاملاً نه است... علل انقلابات ... ضرورتاً بر اساس تغییر شرایط تاریخی و بین‌المللی که کشورها در درون آن جای گرفته‌اند تفاوت می‌یابد (۱۹۷۹: ۲۸۸).

در حقیقت، از آنجا که در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* موردهای انتخابی اسکاکپول برای مقایسه (فرانسه ۱۷۸۹؛ روسیه ۱۹۱۷؛ چین ۱۹۴۹-۱۹۱۱؛ ژاپن ۱۸۶۸؛ پروس/آلمان ۱۸۱۴-۱۸۰۷ و انگلیس ۱۶۸۸-۱۶۴۰) در طول بیش از سیصد سال پخش و پراکنده شده‌اند، در نگاه اول خواننده تصور می‌کند که استدلال وی کاملاً تعمیمی باشد. ولی، اسکاکپول تأکید دارد که تعمیم استدلال نظری اش واجد مرزهای محدود کننده‌ای است و به خوانندگان کتابش هشدار می‌دهد که:

فرد نباید به‌طور مکانیکی استدلالهای علی خاص را که در مورد انقلابهای فرانسه، روسیه و چین صدق می‌کند به یک تئوری عام از انقلاب که قابل کاربرد به زمان حال و آینده باشد، بسط و تعمیم دهد (۱۹۷۹: ۲۸۸).

گرچه خود اسکاکپول نیز به‌طور کلی، از تعمیم اجتناب نورزیده است — او انگلستان قرن هفدهم، پروس قرن هجدهم و نوزدهم، و آلمان و ژاپن در نیمه قرن نوزدهم را در درون قلمرو استدلالی اش قرار داده است — ولی، وی به‌طور مشخص، استدلال خویش را به «جوامع کشاورزی» و کشورهای که هرگز مستعمره نبودند (جوامعی با حکومت سلطنتی و بوروکراتیک کشاورزی که سلطه استعماری را تجربه نکرده باشند) محدود کرده است (۱۹۷۹: ۲۸۸).<sup>۱</sup> از این رو، کشورهای کاملاً صنعتی و جوامع ماقبل کشاورزی و نیز کشورهایی که مستعمره بوده‌اند از شمول استدلال وی خارج هستند. در حقیقت، چیزی که موردهای تحت مطالعه اسکاکپول را در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* مقایسه پذیر می‌سازد عبارت از این است که آنها جوامعی کشاورزی با دولتهای مطلقه بوروکراتیک و فاقد تجربه استعماری بوده‌اند. انقلاب در سایر انواع دولتها در شرایط دیگر،

۱. البته برخی از موردهای اسکاکپول در همین کتاب، از معیارهای مذکور وی برای محدود نمودن قلمرو استدلالش منحرف شده‌اند. مثلاً بخش گسترده‌ای از چین، مستعمره ژاپن بوده است (گیدس ۲۰۰۳: ۱۱۰).

مستلزم تحلیل آنها از طریق مقایسهٔ موردهای مشابه و مقابلهٔ کشورهای واجد انقلاب با کشورهای فاقد انقلاب است (اسکاکیول ۱۹۷۹: ۲۹۰).

به هر جهت، اسکاکیول با محدود ساختن تعمیم‌دهی استدلال و نظریهٔ خویش (هر چند، کاملاً مُحق بوده باشد)؛ لاجرم، آزمون‌پذیری تجربی آن را نیز کاهش داده است. از این رو، تعداد معدودی از موردهای ممکن را می‌توان برای آزمون نظریهٔ وی فراهم آورد. به نظر می‌رسد که «انقلاب ایران»، یکی از این مصادیق ممکن معدود باشد، چون منتقدان اسکاکیول (نیکولز ۱۹۸۶؛ بوراوی ۲۰۰۰؛ گلدتورپ ۲۰۰۰؛ گلدستون ۲۰۰۳) به همراه خود اسکاکیول (۱۳۷۷ و ۱۹۸۶) اذعان کرده‌اند که انقلاب ایران، چالشی جدی برای تئوری انقلاب اسکاکیول محسوب می‌شود. اگر «انقلاب ایران» به هر دلیلی، خارج از شمول استدلال اصلی تئوری اسکاکیول تلقی می‌شد، نمی‌توانست چالشی برای آن به حساب آید. در حقیقت، این اتفاق نظر در خصوص به چالش کشیده شدن تئوری اسکاکیول از سوی انقلاب ایران حاکی از آن است که «انقلاب ایران» موردی مناسب و شمول قلمرو مضمونی تئوری اسکاکیول محسوب می‌شود و به همین دلیل می‌تواند برای آن تئوری دلالت آزمونی داشته باشد.

ب) در هنگام مشاهدهٔ ناسازگاری شواهد تجربی با مدعای نظری باید از جرح و تعدیلی که صرفاً به منظور حفظ نظریه در مقابل شواهد مبطل صورت می‌پذیرد، اجتناب کرد. این نوع جرح و تعدیلات، «استدلال موضعی یا ترمیم‌گر» خوانده می‌شود. مثلاً اگر یک گزارهٔ تئوریک با مشاهداتی معین ابطال گردد می‌توان به جای تنبّه و رسیدگی مجدد به تئوری، نمونهٔ مبطل را تنها «استثنایی بر قاعده» تلقی کرد و با این ترفند، تئوری را از گزند آسیب نجات داد. به عنوان نمونه، «انقلاب ایران» بنا به اذعان خود اسکاکیول (۱۳۷۷، ۱۹۸۶) یک مبطل بااهمیت برای تئوری انقلاب وی محسوب می‌شود. با وجود این، اسکاکیول با منحصرنبرد تلقی کردن انقلاب ایران<sup>۳</sup>، از ایجاد

۱. مثلاً انقلاب ایران را انقلاب اجتماعی در تعریف اسکاکیول تلقی نکنیم — همانند انقلاب کوبا که چون در بر دارندهٔ شورهای گستردهٔ طبقات پایین تر جامعه نبوده است، مصداقی برای تعریف اسکاکیول از انقلاب اجتماعی محسوب نمی‌شود (گیدس ۲۰۰۳: ۱۱۳) — یا ایران سال ۱۳۵۶-۱۳۵۷ را جامعه‌ای صنعتی با دولتی غیر بوروکراتیک یا کشوری با تجربهٔ مستمره‌ای محسوب نماییم.

2. adhoc

۳. در ایران، انقلاب به نحوی یگانه و بی‌نظیر، ساخته شده (اسکاکیول ۱۳۷۷: ۱۸۹).



هرگونه فشار برای ارزیابی مجدد و اصلاح تئوری‌اش در خصوص انقلابات اجتماعی جلوگیری می‌کند. ولی، این نوع تعدیل به شیوه‌ی الصاق تبصره‌ای ترمیمی به تئوری را با هیچ روشی افزون بر آنچه برای نظریه‌ی اولیه ممکن بود، نمی‌توان آزمود (چالمرز ۱۳۷۸: ۶۷).

البته، نمی‌توان امکان تجدیدنظر و اصلاح در یک تئوری را در پرتو مواجهه با شواهد مغایر تجربی مورد انکار قرار داد. حتی باید اذعان نمود که بررسی دقیق موردهای ناسازگار می‌تواند نقش مفیدی در بوجود آوردن تجدیدنظر و اصلاح تئوریک و احتمالاً بسط تئوری بازی کند؛ یا شرایطی را مطرح سازد که قبلاً مدنظر قرار نگرفته است. با این حال، آزمون این تجدیدنظر اصلاحی یا شرایط جدید مطرح شده نیز مستلزم بررسی مجموعه‌ی گسترده‌ی دیگری از موردهاست. در حقیقت، اگرچه پیشنهاد یک تجدیدنظر اصلاحی سهم مفیدی در ساخت و بسط دانش دارد، ولی این تجدیدنظر یا اصلاح نظری، تا هنگامی که به محک آزمون جدید خورده و تأیید شود، مورد تصدیق قرار نخواهد گرفت.

در مجموع، فرآیند تئوری‌آزمایی اقتضا دارد که به نتایج بدست آمده از آزمون دقیق و درست، کاملاً ملتزم و پایبند باشیم و هر جا که با ناسازگاری شواهد تجربی با مدعای نظری (تئوری / فرضیه) مواجه شدیم، دست به استدلال ترمیمی یا اضافه کردن تبصره‌های الحاقی نزنیم. به نظر می‌رسد تنها وقتی می‌توانیم بر این مشکل غالب آییم که تجدیدنظرهای تئوریک خود را مجدداً در معرض داوری موردهای دیگری، غیر از آنهایی که با حکم و اصلاح تجدیدنظرانه بر قامت تئوری مان برآزش داده‌ایم، قرار دهیم (گلدنورپ ۱۹۹۷، ۲۰۰۰؛ گیدس ۲۰۰۳).

ج) در آزمون مدعای نظری (تئوری / فرضیه)، نقش یک مورد ناسازگار و مبطل چیست؟ به عبارت دیگر، آیا در فرآیند نظریه‌آزمایی، یک مورد خاص می‌تواند مدعایی نظری (تئوری / فرضیه) را ابطال نماید؟

در تحقیقات کمی که به اقتضای تحلیل آماری داده‌ها، با  $N$  (نمونه) بزرگ رویرویم؛ پاسخ اکثر قریب به اتفاق پژوهشگران به این سؤال مطمئناً «خیر» است. چون در مطالعات کمی با  $N$  (نمونه) بزرگ، همواره تعداد معینی از موردهای ناسازگار بدون تأیید فرض صفر، قابل قبول تلقی می‌شوند و هیچ‌گاه یک گزاره‌ی شخصی ساله (ارائه یک مورد خلاف قاعده)، فرضیه‌ی تحقیق را ابطال نمی‌کند. شاید اکتشاین (۱۹۷۵) تنها دانشمندی باشد که اظهار داشته است محققین کمی با  $N$

(نمونه) بزرگ نیز می‌توانند از یک مورد برای ابطال گزاره‌ای تئوریک استفاده نمایند، *۱* و فقط *۲* آن مورد را تئوری مزبور «مورد قطعی»<sup>۱</sup> محسوب کرده باشد (هال ۲۰۰۳: ۳۹۵). منظور از مورد قطعی، موردی است که تئوری، احتمال وقوع یا عدم وقوعش را طبق شرایط خاص مندرج در تئوری، بسیار بالا دانسته است. ولی، نظر اکشتاین در ادبیات تحقیقات کمی با *N* (نمونه) بزرگ، نظری شاذ و تکرار نشده محسوب می‌شود.

با این حال، در مطالعات و تحقیقات کیفی با *N* (نمونه) کوچک، از جمله تحقیقات تطبیقی - تاریخی، برخی دانشمندان مدعی شده‌اند که حتی یک مورد خاص نیز می‌تواند گزاره‌ای تئوریک را مردود سازد؛ چون در این نوع تحقیقات، یک «مورده»، اهمیت و دلالت خیلی بیشتری از یک نقطه در نمودار پراکنش تحقیقات آماری با *N* (نمونه) بزرگ دارد. از این رو، مطمئناً صحیح است که در تحلیل تاریخی - تطبیقی اسکا کپول از انقلاب (کتاب *دولت و انقلاب‌های اجتماعی*) که بر اساس تنها سه مورد انقلاب اجتماعی موفق صورت پذیرفته است، شکست و ناکامی در تبیین و توضیح یک مورد جدید انقلاب موفق (مثلاً انقلاب ایران) بتواند اثری تخریبی بر توان تبیینی آن تحلیل بگذارد (روشه‌مایر و استفانز ۱۹۹۷: ۴۵).

از سویی دیگر، بسیاری از روش‌شناسان خاطر نشان کرده‌اند که در تحقیقات تبیینی کیفی که با علل وقوع پدیده‌ها سروکار دارند، ابطال فرضیه‌ای تئوریک با یک مورد مبطل تنها هنگامی اعتبار دارد که اولاً، از حیث معرفت‌شناسی، رویکرد جبر (ضرورت) گرایانه به علیت اتخاذ شده باشد و ثانیاً، از حیث روش‌شناسی، محقق در مقام آزمون مدعاهایی در خصوص این نوع علل از طریق روشهای «استقرای حذفی» (روشهای توافق و اختلاف) استوارت میل برآمده باشد. در حقیقت، بنابر این دیدگاه، اگر روش آزمون مدعاهای نظری (تئوری/فرضیه) استقرای حذفی میل باشد، حضور حتی یک مورد خاص که از الگوی مورد انتظار نظری انحراف داشته باشد کافی است تا آن فرضیه تئوریک را منطقاً مردود شماریم (لایبرسون ۱۹۹۲: ۱۱۷؛ ماهونی ۱۹۹۹، ۲۰۰۳؛ هال ۲۰۰۳: ۳۹۵). از این رو، روش‌شناسان و محققان کیفی با *N* (نمونه) کوچک تصریح کرده‌اند که «مطالعه تک موردی» می‌تواند به عنوان رویه‌ای که لیچارت (۱۹۷۱: ۶۹۲)<sup>۲</sup> «آزمون فیصله‌بخش»<sup>۳</sup> و

1. crucial case

۲. نام این اثر بواسطه استفاده‌ای که مونک از آن داشته به منابع پایانی این مقاله ضمیمه شده است.

3. crucial experiment

اکشتاین (۱۹۷۵: ۱۳۲-۱۱۳) «مطالعه موردی فیصله‌بخش» نامیده است برای آزمون تئوریا به کار رود (مونک ۱۹۹۸: ۳۳).

به این ترتیب، برای واری دلالیت ابطالی مورد «انقلاب ایران» برای تئوری انقلاب اسکاکپول، لازم و ضروری است که روش‌شناسی مطالعه اسکاکپول مورد بررسی و ارزیابی دقیقتری قرار گیرد.

### روش‌شناسی مطالعه اسکاکپول

اسکاکپول در کتاب *دوتها و انقلابهای اجتماعی* تصریح نموده است که هدفش، بدست دادن تبیینی از انقلابهای اجتماعی است که با وجود زمینه‌های تاریخی خاص، تعمیم‌پذیر نیز باشد (اسکاکپول ۱۹۷۹: XIV، ۶، ۳۵). وی، ضمن تشریح شکافی دیرپا میان «تبیینهای تاریخی» که به روایت تفصیلی تک تک موردها اکتفا می‌نماید با «تبیینهای علوم اجتماعی» که به صورت الگوهای عام برای مقولاتی مفهومی با تعداد بالقوه بزرگی از موردها تدوین شده‌اند، معتقد است که در حوزه مطالعات انقلاب به الگوهای عامی از علل و نتایج انقلابهای اجتماعی نیازمندیم که زمینه‌ها و جنبه‌های تاریخی و خاص هر انقلاب را نیز مدنظر قرار دهد. در همین راستا، وی ادعا می‌کند که می‌توان برخلاف رویکرد تفریدی تاریخ‌گرایانه، با موضوع «انقلاب اجتماعی» به عنوان موضوعی نظری<sup>۱</sup> برخورد کرد و از طریق «روش تطبیقی - تاریخی» به بسط تبیینهای پرداخت که هم در میان موردهای واقعی تعمیم‌پذیر بوده و هم به زمینه‌های تاریخی آنها حساسیت داشته باشد (اسکاکپول ۱۹۷۹: ۳۵؛ همچنین ر.ک. به: اسکاکپول ۱۳۷۸: ۶۳۳؛ ۱۹۸۶: ۱۸۸؛ ۲۰۰۰: ۴۰۰). به همین قیاس، اسکاکپول مدعی شده که پدیده انقلاب اجتماعی را به صورت موضوعی نظری مورد مطالعه قرار داده تا به تعمیمی استقرایی در باره علل انقلابهای اجتماعی در زمینه‌ای خاص دست یابد:

ممکن است استدلال شود که به دلیل اندک بودن شمار انقلابها و وابستگی آنها به زمینه‌های خاص تاریخی و بین‌المللی، باید انقلابها را صرفاً مورخان مطالعه نمایند و تئوری‌پردازی عالمان علوم اجتماعی را باید به پدیده‌های عام‌تری واگذاشت. اما، چنین موضع‌گیری تنیدی ضرورت ندارد. انقلابها را نیز می‌توان به صورت «موضوع نظری» بررسی کرد. اگر بخواهیم به شکل

استقرایی، تعمیمی از انقلابها ارائه دهیم و فرضیات مختلف را دربارهٔ علل و پیامدهای آنها مطرح سازیم می‌توانیم از روش تطبیقی - تاریخی استفاده کرده و زمینه‌های تاریخی جوامع را به عنوان واحدهای مقایسه به کار بندیم (اسکاکیول ۲۰۰۰: ۲۷۵).

در حقیقت، از نظر اسکاکیول، «تحلیل تطبیقی - تاریخی» که منطبق آن را جان استوارت میل در کتاب *نظام منطقی خویش تشریح کرده*، تنها راه‌حل مؤثر برای شکاف میان تئوری و تاریخ در تبیین پدیده‌های ذاتاً پیچیده و محدود (مثل «انقلاب») در جامعه‌شناسی کلان است (اسکاکیول ۱۹۷۹: ۳۵). اسکاکیول در کتاب *دوتها و انقلابهای اجتماعی* در خصوص روش‌شناسی مطالعه‌اش تصریح دارد که از روش تطبیقی - تاریخی برای کشف علل پیدایش انقلابها استفاده کرده است (۱۳۷۶: ۹). وی این روش را بهترین روش برای مطالعهٔ انقلابها (۱۳۷۶: ۱۲ و ۵۵) و کشف علل وقوع آنها دانسته (۱۳۷۶: ۵۶، ۹) و اذعان می‌دارد که این روش منبعث از منطق روش‌شناختی جان استوارت میل است (۱۳۷۶: ۵۵).

اسکاکیول استدلال می‌کند که برای برقراری ارتباط علی بین پدیده‌هایی که تعدادشان اندک است، به طور کلی، می‌توان از دو شیوه استفاده کرد: اول آنکه، دو یا چند مورد مثبت را که واجد پیامد واحدی هستند انتخاب کرد و عوامل مشترک میان آنها را به عنوان عوامل علی به دست فرضیه‌سازی سپرد. در شیوهٔ دوم، موردهای مثبت را در کنار موردهای منفی قرار داده و به واریسی این نکته پرداخت که آیا به جز پدیده‌ای که درصدد تبیین آن هستیم، عوامل مشترکی را می‌توانیم به عنوان «علت» فرضیه‌سازی کنیم (اسکاکیول ۱۹۷۹: ۳۶). در دستگاه روشهای مقایسه‌ای استوارت میل روش اول، «روش توافق» و روش دوم، «روش اختلاف» نامیده شده است (میل ۱۹۷۰: کتاب سوم، فصل هشتم). در روش توافق، هر عاملی که در کلیهٔ موردهای مثبت، مشترک نباشد؛ و در روش اختلاف، هر عاملی که در موردهای مثبت و منفی، مشترک باشد نمی‌تواند علت باشد.

به علاوه، اسکاکیول این دو روش مقایسه‌ای (توافق/اختلاف) میل را دو طرح تحقیق<sup>۱</sup> عمده در تحلیل‌های تطبیقی - تاریخی می‌داند که هدف و کارکرد اصلی‌شان، همانند سایر رویکردهای روش‌شناختی در علوم اجتماعی، تمییز و تشخیص علل معتبر از غیرمعتبر به شیوهٔ «کنترل واریانس» است (اسکاکیول ۱۹۸۴: ۳۷۸). البته، اسکاکیول تأکید دارد که برای استنباط علی و آزمون فرضیات

رقیب در تحلیل تطبیقی - تاریخی، صحیحتر و مطلوبتر آن است که دو روش مقایسه‌ای توافق و اختلاف میل با یکدیگر ترکیب شوند<sup>۱</sup> (۱۹۷۹: ۳۶). اسکاچپول در خصوص کاربرد این روش ترکیبی در مطالعه خویش اظهار می‌دارد:

در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* ترکیبی از دو روش توافق و اختلاف میل را به کار بردم. در آن کتاب، استدلال کردم که علی‌رغم تفاوت‌های موجود میان بسیاری از ابعاد، فرانسه در اواخر قرن هجدهم، چین بعد از ۱۹۱۱ و روسیه ۱۹۱۷ همگی انقلاب اجتماعی را بر اساس مجموعه مشابهی از علل تجربه کرده‌اند. از این رو، با تأکید بر شباهتهای علی در برابر سایر تفاوت‌های مهم، استدلال من مبتنی بر «روش توافق» بوده است. همچنین با روش اختلاف، به تقابل تحلیلی میان فرانسه، روسیه و چین از سویی با برهه‌های مناسب تاریخی کشورهای مشابهی که انقلاب اجتماعی را تجربه نکرده بودند یعنی انگلستان، آلمان/پروس و ژاپن به عنوان موردهای کنترلی پرداختم (اسکاچپول ۱۹۸۴: ۳۸۰).

بر اساس نظر میل، روشهای توافق و اختلاف وی قادرند که روابط علی را «کشف»، «آزمون» و «اثبات» کنند. میل بر اهمیت روشهای استقرایی مزبور در اکتشاف قانون (نظریه)‌های علمی تأکید می‌ورزید و مدعی بود که روشهای مقایسه‌ای توافق و اختلاف بر آنند که با مشاهده مکرر تغییرات در شرایط مقدم بر وقوع یک واقعه، علت آن واقعه را «کشف» کنند (میل ۱۹۷۰: کتاب سوم، فصل هشتم؛ لیتل ۱۳۷۳؛ تیدمن و کهین ۱۳۸۳). بعدها، برخی روش‌شناسان به ویژه کوهن و ناگل (۱۹۳۴) نشان دادند که ارزش روشهای مقایسه‌ای میل نه در کشف و اثبات روابط علی، بلکه صرفاً در «حذف» مجموعه‌ای مفرد از گزاره‌های علی رقیب است (بلیلاک ۱۳۷۶؛ نیکولز ۱۹۸۶؛ ساوالان ۱۹۹۴؛ کولیر ۱۹۹۵؛ ماهونی ۱۹۹۹ و ۲۰۰۳).

اسکاچپول در مواضع مختلف به استفاده از همه کارویژه روشهای توافق و اختلاف میل (کشف، آزمون و حذف روابط علی) در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* اذعان کرده است:

قصده غالب و کلی من از بکارگیری تحلیل تطبیقی - تاریخی [در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی*] ایجاد، آزمون و تنقیح فرضیات علی تبیین‌گر در

۱. جان استوارت میل این روش ترکیبی را «روش غیرمستقیم اختلاف» نامیده است (میل ۱۹۷۰، کتاب سوم: ۲۵۸).

باب حوادث یا ساختارهای جامع در واحدهای کلاسی همچون دولت - ملتها بوده است (اسکاچپول ۱۹۷۹: ۳۶).

به لحاظ روشی، با استفاده از تحلیلهای تطبیقی - تاریخی و مقایسه نظام مند چند مورد مثبت انقلاب اجتماعی با چند مورد منفی (عدم وقوع انقلاب اجتماعی) در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی*، فرضیه‌هایی استقرایی را تدوین و آزمون نمودم (اسکاچپول ۲۰۰۰: ۲۶۱).

اسکاچپول درخصوص به کارگیری کارویژه حذفی روشهای مقایسه‌ای میل در مطالعه‌اش نیز چنین اظهار می‌دارد:

در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* روش حذفی میل را به کار بردم تا مشخص کنم که فرضیات علی مارکسیستی و فرضیات علی برگرفته از گار، اسملسر، تیلی و جاتسون نمی‌توانند تبیین کافی و مناسبی از چرایی وقوع انقلاب اجتماعی در کشورهای فرانسه، روسیه و چین و همچنین عدم وقوع انقلاب اجتماعی در وضعیتهای مشابه جوامع کشاورزی در حال نوسازی همچون ژاپن، آلمان و انگلستان را ارائه دهند (اسکاچپول ۱۹۸۶: ۱۸۹).

اسکاچپول، در مقام «نظریه‌آزمایی» نیز روش تطبیقی - تاریخی را که منبث از منطق روش شناختی میل است روشی مناسب برای «آزمون فرضیه» به قیاس تحلیلهای آماری می‌داند. از نظر وی، روشهای تطبیقی میل (روش توافق و روش اختلاف) شیوه‌ای از تحلیل چندمتغیری است که جامعه‌شناسان هنگامی که امکان دستکاری و دخل و تصرفهای آزمایشی را ندارند و همچنین، هنگامی که با مسأله «تعداد زیاد متغیرها و تعداد کم موردها» مواجه‌اند و امکان آزمون آماری فرضیات وجود ندارد؛ ضرورتاً به آن متومل می‌شوند (اسکاچپول ۱۹۷۹: ۳۶؛ ۲۰۰۰: ۴۰۰).

از این رو، در روش ترکیبی توافق و اختلاف میل که مدنظر اسکاچپول است، عاملی که در کلیه موردها به طور ثابت مشاهده شود و بالتبع، نتواند تفاوتی را در میان موردهای مثبت انقلاب با موردهای منفی ایجاد کند، بنا به منطق تحلیل چندمتغیری، مداخلت علی نداشته و ضرورتاً حذف می‌شود. به عنوان نمونه، اسکاچپول استدلال می‌کند که ایده‌ها و انگیزه‌های انسانی همچون انگیزه شورش در میان طبقات فرودست (که در جوامع کشاورزی، «دهقانان» هستند) به طور مستقیم نمی‌تواند انقلابهای اجتماعی موفق را تبیین کنند، چون این پدیده در کلیه موردهای مثبت و منفی

وجود دارند و لذا، ثابت<sup>۱</sup> محسوب می‌شوند. واضح و مبرهن است که ثابتها در تحلیل چندمتغیری کاربرد و استفاده‌ای ندارند؛ چون چیزی که تغییر نمی‌کند، نمی‌تواند چیزی را که تغییر می‌کند، تبیین نماید. به اقتضای منطق درونی روشهای توافق و اختلاف میل، تنها پدیده‌هایی که در کلیه موردهای مثبت حضور دارند و در موردهای منفی غایب هستند، می‌توانند «علت» محسوب شوند. از همین طریق، اسکاکیول فرضیه علی مربوط به محرومیت نسبی و همچنین فرضیه مارکیستی مربوط به استثمار و بهره‌کشی دهقانان را که در کلیه موردهای مثبت و منفی انقلاب اجتماعی حاضر، یا به عبارت دیگر «ثابت» بوده‌اند، ابطال شده دانست:

همه جوامع واجد حداقل یکی از انواع محرومیت نسبی هستند... خشم ناشی از نارضایتی - عامل تبیینی که توسط تئوریهای محرومیت نسبی بر آن تأکید شده است - احتمالاً تنها نقش نه‌نشست را در انقلاب بازی می‌کند (اسکاکیول ۱۹۷۹: ۳۴ و ۱۱۵).

در خصوص این مطلب که امکان دارد دهقانان در واکنش علیه استثمار انقلابی شوند می‌توان گفت که این رویکرد نظری تلاش دارد که یک ویژگی ثابت از دهقانان (استثمار و بهره‌کشی) را به یک متغیر تبیینی تبدیل کند (اسکاکیول ۱۹۷۹: ۱۱۵).

این نتیجه‌گیریها، مصنوع بکارگیری روشهای مقایسه‌ای میل در حذف علل احتمالی یا نفی فرضیات علی بدیل است. چون، بر اساس منطق این روشها اسکاکیول تنها به دنبال شرایط پیشینی می‌گردد که بین تمامی انقلابهای اجتماعی موفق (موردهای مثبت) مشترک بوده و در انقلابهای ناموفق (موردهای منفی) وجود نداشته باشد.

با وجود این، باید توجه داشت که روشهای مقایسه‌ای توافق و اختلاف میل حتی هنگامی که به عنوان روشهای حذفی به کار می‌روند، متکی بر معرفت‌شناسی جبرگرایانه از علیت هستند. در این نوع معرفت‌شناسی که زیربنای روشهای مقایسه‌ای توافق و اختلاف میل است، «علیت» به عنوان رابطه‌ای ضروری و دائمی تعریف می‌شود: اگر «الف» علت «ب» باشد؛ هر جا «الف» حاضر باشد، «ب» نیز ضرورتاً حاضر خواهد شد یا «ب» نمی‌تواند غایب باشد. از این رو، نشان دادن تنها یک مورد خلاف در قالب یک گزاره سالبه شخصیه (غیبت یک «ب» معین وقتی که «الف» حضور دارد) می‌تواند بلافاصله یک فرضیه یا گزاره علی را در دستگاه مقایسه‌ای میل رد کند. شاید به

1.constant

همین دلیل است که روشهای توافق و اختلاف میل برای پژوهشگران تطبیقی - تاریخی جذابیت زیادی دارد، چون در مقام آزمون مدعای نظری یا «نظریه آزمایی» این امکان را به آنها می‌دهد که با مشاهده تنها یک مورد خلاف، به سرعت و بدون هیچ گونه ابهام و تردیدی گزاره‌های تئوریک رقیب را رد نمایند.

به این ترتیب، همواره باید توجه داشت که مقایسه‌های مندرج در روش توافق و اختلاف میل به دلیل اتکا به معرفت‌شناسی جبرگرایانه از علیت، مقایسه‌هایی منطقی هستند و گزاره منبعث از آنها نیز از نوع ضروری و جبری است؛ یعنی مستلزم روابطی است که کاملاً ثابت و همیشگی باشد (لایرسون ۱۹۹۲؛ ۱۹۹۴؛ گلدتورپ ۱۹۹۷؛ ماهونی ۱۹۹۹، ۲۰۰۳). از این رو، حضور حتی یک مورد خاص که از الگوی مورد انتظار نظری انحراف داشته باشد کافی است تا به صورت منطقی آن فرضیه تئوریک را رد نماییم (لایرسون ۱۹۹۲: ۱۱۷؛ هال ۲۰۰۳: ۳۹۵). اسکاکیول نیز با این عقیده که روشهای مقایسه‌ای میل مبتنی بر رویکردی جبرگرایانه از علیت هستند موافقت دارد و از تصریح به آن ابایی ندارد:

محققان تطبیقی - تاریخی از کنار هم قرار دادن منطقی جنبه‌های مختلف تعداد اندکی از موردها آغاز می‌کنند. سپس تلاش می‌کنند تا رابطه علی ثابتی را که ضروری است (نه احتمالی) کشف کنند و آن را برای توضیح و تبیین نتایج مورد نظرشان با یکدیگر ترکیب نمایند (اسکاکیول ۱۹۸۴: ۳۷۸).

با این حال وی این عمل را اینگونه توجیه می‌کند:

در شرایطی که ما با وقایعی نادر و مواردی اندک در مطالعات جامعه‌شناسی کلان و تحقیقات تطبیقی - تاریخی روبرویم و قادر نیستیم گزاره‌های احتمالی را که محتاج  $\Delta$  بزرگ هستند به دست آوریم نباید گزاره‌های جبرگرایانه علی را از دست بدهیم (اسکاکیول ۱۹۸۴: ۳۷۸).

به هر حال، بر اساس منطق جبرگرایانه روشهای توافق و اختلاف میل، حتی یک مورد انحرافی از الگوی نظری پیش‌بینی شده کافی است که یک عامل علی بالقوه در درون یک فرضیه تئوریک را حذف کند. به همین دلیل، اسکاکیول در کتاب *دوئها و انقلابهای اجتماعی* اظهار می‌کند که شورش کارگران شهری واجد اهمیت علی در وقوع انقلابهای اجتماعی نیست، چون تنها در یکی از سه مورد مثبت انقلاب اجتماعی وی (چین) حضور نداشته است (اسکاکیول ۱۹۷۹: ۱۱۳).



از این رو، موجه به نظر می‌رسد که مدعی شویم اگر اسکاکیپول فرضیات نظری تئوری پردازان اصلی انقلاب (مارکس، گار، تیلی، اسملسر و جانسون) را بر اساس اینکه نتوانسته‌اند معیارهای لازم را برای عبور از روشهای استقرای حذفی توافق و اختلاف میل برآورده سازند، رد می‌کند؛ تبیین خودش را نیز باید در همین سطح از ابطال‌پذیری نگه دارد و دست به استدلالهای موضعی و ترمیمی برای مصون داشتن نظریه خویش از آسیب ابطال نزند. در حقیقت، اسکاکیپول باید بپذیرد همان طور که به اقتضای منطق درونی روشهای توافق و اختلاف میل تنها مشاهده یک مورد خلاف، برای وی کافی بود تا به راحتی گزاره‌های تئوریک رقیب را حذف و ابطال نماید؛ دیگران نیز محق هستند با ارائه یک مورد خلاف و ادخال آن در دستگاه استقرای حذفی میل، فرضیه علی یا تئوری وی را مردود بشمارند. مع الوصف، قبل از نشان دادن این مورد مبطل و دلالت روش‌شناختی آن، لازم و ضروری است که نگاهی گذرا به استدلال تئوریک اسکاکیپول بیندازیم.

### نظریه اسکاکیپول و انقلاب ایران

*انقلاب‌های اجتماعی ساخته نمی‌شوند، بلکه پدید می‌آیند (اسکاکیپول ۱۹۷۹)*

*انقلاب اجتماعی ایران ساخته شد، نه اینکه پدید آمده باشد (اسکاکیپول ۱۹۸۲)*

اسکاکیپول در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* استدلال می‌کند که پتانسیل اصلی برای انقلاب اجتماعی از ظرفیت و توانایی کنشگران کلیدی به‌ویژه دولتها و طبقات اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. در این خصوص، وی سه نوع ارتباط و مناسبات مربوط به ظرفیت و توانایی نسبی کنشگران را حائز اهمیت می‌داند: نخست، ظرفیت و توانایی یک دولت در برابر سایر دولت‌ها؛ دوم، ظرفیت و توانایی طبقه حاکم نسبت به دولت؛ سوم، ظرفیت و توانایی طبقات فرودست در برابر طبقه حاکم و دولت. اسکاکیپول مدعی است که انقلاب اجتماعی هنگامی رخ می‌دهد که ظرفیت و توانایی یک دولت در برابر سایر دولتها تضعیف شود؛ آن هم در زمانی که طبقه حاکم واجد نفوذ و قدرت زیادی در دولت است و همچنین طبقات فرودست، فرصت و توانایی زیادی در شورش علیه طبقه حاکم و دولت داشته باشند. در حقیقت، مضمون اصلی استدلال اسکاکیپول در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* این است که ترکیبی از دو عامل مرکب «بحران دولت» و

۱. از نظر اسکاکیپول، طبقه فرودست اصلی در جوامع بوروکراتیک کشاورزی، دهقانان هستند.

«شورش دهقانی» شرط کافی برای تکوین انقلاب اجتماعی است<sup>۱</sup>. به عبارت دیگر، اگر قدرت دولت، زوال یافته و طبقه پایین جوامع کشاورزی یعنی دهقانان، دست به شورش بزنند، آنگاه انقلاب اجتماعی رخ خواهد داد (ماهونی، ۲۰۰۴: ۸۴).

اگرچه اسکاکیپول در هیچ کجا یک توصیف نموداری و روشن از بکارگیری روشهای مقایسه‌ای میل در مطالعه‌اش ارائه نداده است، ولی شاید بتوان کل استدلال آزمون شده اسکاکیپول را در جدول زیر نمایش داد:

جدول ۱: کاربرد روشهای توافق و اختلاف میل توسط اسکاکیپول در تحلیل انقلاب اجتماعی

معلول	نمونه عوامل علی حذف شده			عوامل علی اصلی		موردها
	استثمار دهقانان نسبی	محرومیت نسبی	انقلاب اجتماعی	شورش شهرنشینان	شرایط مربوط به زوال قدرت دولت	
فرانسه	بله	بله	بله	بله	بله	بله
روسیه	بله	بله	بله	بله	بله	بله
چین	بله	بله	بله	خیر	بله	بله
انگلستان	بله	بله	بله	-	خیر	خیر
آلمان	بله	بله	بله	-	خیر	خیر
ژاپن	بله	بله	بله	-	خیر	خیر

(ماهونی، ۱۹۹۹: ۱۱۵۷)

پس، بر اساس مضمون اصلی استدلال اسکاکیپول، اگر در مقام «نظریه‌آزمایی» یا آزمون تئوری وی باشیم، تنها دو راه برای ابطال این استدلال وجود دارد:

۱. در استدلال نهایی اسکاکیپول متغیرهای انفرادی همچون فشار بین‌المللی، مخالفت طبقه حاکم با اصلاح و نوسازی، همبستگی دهقانان، استقلال دهکده‌های روستایی و ... مدنظر نمی‌باشد، بلکه ترکیبی از آنها در تکوین دو عامل مرکب و کلان «بحران دولت» و «شورش دهقانی» مطرح نظر است. چون، اگر متغیرهای انفرادی مزبور مدنظر قرار می‌گرفت، همه آنها تحت دستگاه روشهای توافق و اختلاف میل حذف می‌شدند. فقط، ترکیب این دو عامل مرکب است که موافق روشهای توافق و اختلاف، موردهای مثبت را از موردهای منفی متمایز می‌سازد (نیکولز، ۱۹۸۶: ۱۷۱؛ ماهونی، ۱۹۹۹: ۱۱۵۸).

۱) موردی پیدا شود که در آن ترکیب دو عامل مرکب «بحران دولت» و «شورش دهقانی» حضور داشته و انقلابی رخ نداده باشد.

۲) موردی پیدا شود که با فقدان این ترکیب علی، انقلاب اجتماعی رخ داده باشد. به نظر می‌رسد «انقلاب ایران» مورد مبطل مهمی برای تئوری اسکاکیول باشد، چون وقوع این «انقلاب اجتماعی» - بنا به تعریف اسکاکیول از انقلاب اجتماعی - بدون حضور ترکیب علی مزبور صورت پذیرفته است. خود اسکاکیول در خصوص مغایرت مورد انقلاب ایران با انتظارات تئوریک مندرج در *دولتها و انقلابهای اجتماعی* چنین می‌نویسد:

انقلاب ایران مطمئناً شرایط یک انقلاب اجتماعی را دارا می‌باشد. مع‌الوصف وقوع آن، انتظارات مربوط به علل انقلابات اجتماعی را که من در تحقیق تطبیقی - تاریخی‌ام در مورد انقلابهای فرانسه، روسیه و چین توسعه بخشیده‌ام، زیر سؤال برد (اسکاکیول ۱۳۷۷: ۱۸۵).

اسکاکیول، انقلاب ایران را از سه جنبه مختلف، چالشی برای تبیین خویش از علل وقوع انقلابات اجتماعی می‌داند:

۱) وجود و حضور مدرنیزاسیون شتابان که عاملی مهم در ایجاد نارضایتی‌های عمومی و ناآرامی‌ها بوده است.

۲) دستگاه سرکوب شاه (ارتش و پلیس) بدون اینکه در جنگی شکست بخورد یا در جای دیگری، درگیر و مشغول باشد؛ در عمل، ناتوان و ناکارآمد از آب در آمد.

۳) انقلاب ایران توسط نهضتی اجتماعی که هدفش برانداختن و سرنگون ساختن حکومت شاه بود، ساخته شد.

من [در *دولتها و انقلابهای اجتماعی*] مطرح ساختم که انقلابهای اجتماعی صرفاً محصول مدرنیزاسیون پرشتاب که منجر به نارضایتی‌ها و سرخوردگیهای اجتماعی می‌گردند، نمی‌باشند... مضافاً بر اینکه سازمانهای سرکوبگر رژیمهای پیش از انقلاب باید قبل از آنکه فعالیت توده انقلابی بتواند به مرحله ظهور برسد، تضعیف شده باشد. چون به گواهی تاریخ، جنبشهای شورشی توده مردم نتوانسته به‌تنهایی بر دستگاه سرکوب حکومت، فاتح شوند. متقابلاً، فشارهای نظامی از خارج که معمولاً با تعارضات میان طبقات حاکم و دولت همراه می‌شود برای تضعیف سرکوب

دولت و هموار نمودن راه خیزشها و ناآرامیهای انقلابی اجتماعی قشر پایین جامعه لازم بوده‌اند. از سویی دیگر، به نظر من انقلابهای اجتماعی توسط نهضت‌های انقلابی حقیقی که در آنها یک رهبری و ایدئولوژی، حمایت توده‌ای را برای خلع ید از یک نظام موجود تحت عنوان یک جانشین جدید جلب کند، به نتیجه نرسیده‌اند... [همچنین،] من در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* بدون استثنا از تمامی نظریه‌هایی که پذیرفته‌اند که انقلابات، آگاهانه توسط نهضت‌های انقلابی متکی به جنبش‌های توده‌ای ساخته می‌شوند؛ انتقاد کرده‌ام... [انقلاب ایران از سه جهت استدلال علی مندرج در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* را زیر سوال برد. اولاً،] به نظر می‌رسد که انقلاب ایران ماحصل روند نوسازی سریع و پرشتاب بوده است... ثانیاً، ارتش و پلیس شاه بدون اینکه به علت شکست نظامی در یک جنگ یا فشار خارجی تضعیف شده باشد در طول فرآیند انقلابی، فاقد نفوذ و تأثیر جدی شده بودند... ثالثاً، انقلاب ایران توسط یک نهضت اجتماعی توده‌ای ساخته شده (اسکاکیول ۱۳۷۷: ۱۸۹-۱۸۷).

بدین سان، دو عامل ذهنی که اسکاکیول قبلاً در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* آنها را به عنوان «علت» رد کرده بود، در انقلاب اجتماعی ایران حضور بهم رسانیدند: (۱) نارضایتی‌های حاصل از مدرنیسمیون شتابان و (۲) تلاش آگاهانه نهضتی اجتماعی برای تغییر دولت و مناسبات اجتماعی بر حسب یک ایدئولوژی انقلابی. همچنین، اسکاکیول تصدیق می‌کند که یکی از عوامل اصلی ایجاد بحران سیاسی یا زوال قدرت دولت نیز در انقلاب ایران وجود نداشته است: پلیس و ارتش شاه علی‌رغم اینکه فاقد هرگونه فشار عملی آشکاری از خارج باشد، در حفظ حکومت شاه ناکام ماند. در واقع، اسکاکیول تصدیق می‌کند که انقلاب ایران تقریباً بدون فشارهای خارجی مهم بر حکومت شاه، متحقق شده است. «فشار خارجی» یکی از عناصر مهم سازنده علت مرکب «شرایط بحران سیاسی» در تئوری اسکاکیول بوده است و فقدان آن در انقلاب ایران، چالشی مهم برای تئوری وی محسوب می‌شود.

راه حل اسکاکیول برای این چالشها، استفاده از یک مفهوم جدید است که وضعیت خاص ایران و حکومت شاه را توصیف می‌کند: «دولت رانته». اسکاکیول معتقد است که حکومت شاه به دلیل اتکا به درآمدهای سرشار نفتی، ریشه و نفوذی در جامعه ایران نداشت و شاه از طریق هیچ

طبقه اجتماعی مستقل و/یا با ائتلاف با طبقه اجتماعی مستقلی حکومت نمی‌کرد. در واقع، به رغم آنکه طبقه دهقانان ایران فاقد قابلیت‌های لازم برای قیام و شورش بودند، خوانین و زمینداران نیز تکیه‌گاه شاه نبودند. از این رو، با توجه به نقش سیاسی مطلق گرایانه شاه، خشم و نارضایتی‌های فراگیر حاصل از نوسازی شتابان به سمت شخص شاه متوجه شد؛ در حالی که حکومت نیز بدون او قادر به ایفای وظایف خود نبود (اسکاچول ۱۳۷۷: ۱۹۵-۱۹۱).

با وجود مزیت تحلیلی مفهوم دولت رانتی، مسأله و مشکل روش‌شناختی در این شیوه پاسخ اسکاچول آن است که استدلال‌های قبلی وی را نمی‌توان در معرض ابطال یا نقد تجربی جدی قرار داد. در حقیقت، اسکاچول با ارائه سازه‌های تبیینی جدید، و بدون آنکه تکلیف استدلال قبلی‌اش را در پرتو مورد مبطل انقلاب ایران روشن کند، استدلال جدیدی را مطرح کرده است که خود نیازمند آزمونی مستقل می‌باشد.

از سویی دیگر، اسکاچول اهمیت ایدئولوژی یا ایده‌های فرهنگی در انقلاب ایران را مورد تأکید قرار داد، بدون اینکه در نقش آنها در تبیین قبلی‌اش در خصوص انقلابات اجتماعی تجدید نظر کند. اسکاچول در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* هم ایدئولوژی و هم خودآگاهی انقلابی را صرفاً به عنوان متغیرهای ثابت زمینه‌ای که فاقد نقش علی هستند تلقی نموده بود؛ چون اولاً، این عوامل قادر نبودند انقلابهای موفق را از انقلابهای نافرجام متمایز سازند و ثانیاً، نمی‌توانستند نتایج و پیامدهای انقلاب را به درستی پیش‌بینی کنند. جالب اینکه، اسکاچول مدعی است انقلاب ایران را بر اساس همسازی تحلیلی<sup>۱</sup> با اصول تبیینی موجود در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* مورد تفسیر قرار داده است (اسکاچول ۱۳۷۷: ۱۹۱). در صورتی که منطق تحلیل چندمتغیری به کار گرفته شده در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* حکم می‌کند که «ایدئولوژی و خودآگاهی انقلابی» به عنوان «علل» انقلاب اجتماعی حذف شوند؛ حتی اگر در رویکرد تاریخی از تبیین (تفریدی)، این عوامل، اساسی و مهم تلقی شوند.

به علاوه، اسکاچول تصریح می‌کند که برخلاف انقلابهای فرانسه، روسیه و چین در انقلاب ایران، اجتماعات روستایی و دهقانان، پایه قیام مردمی را تشکیل نمی‌دادند و در عوض، شهرها و توده‌های شهری کانون مخالفت با شاه بودند (اسکاچول ۱۳۷۷: ۱۹۵). در صورتی که، ظاهراً وی از خاطر برده است که قبلاً در کتاب *دولتها و انقلابهای اجتماعی* و بر اساس منطق مقایسه‌ای میل،

1. analytically consistent

«شورش شهرنشینان» را به عنوان عاملی علی در وقوع انقلابهای اجتماعی حذف کرده بود؛ به این دلیل که تنها در یکی از سه مورد مثبت انقلاب اجتماعی که وی از آنها نام برده، یعنی چین، حضور نداشته است (اسکاکیول ۱۹۷۹: ۱۱۳). در مقابل این مورد نقض، اسکاکیول با یک چرخش تئوریک مدعی می‌شود که تظاهرات شهرنشینان در انقلاب ایران، جایگزینی کارکردی<sup>۱</sup> برای شورش دهقانی محسوب می‌شود (اسکاکیول ۱۹۹۴: ۳۱۴-۳۱۳). با وجود این، این نوع چرخش تئوریک، قابلیت ترمیم‌گری تئوری اسکاکیول را در برابر شواهد تجربی مغایر، افزایش داده است و از نقد جدی آن جلوگیری می‌نماید.

مضافاً بر این، اسکاکیول با تأکید بر تفاوت‌های انقلاب ایران با سایر انقلابهای اجتماعی مورد مطالعه خویش و لزوم ارائه یک ترکیب علی جدید برای تبیین انقلاب منحصرنبرد ایران (اسکاکیول ۱۹۸۶: ۱۹۴)، از ایجاد هرگونه فشار برای پیرایش استدلال قبلی‌اش در خصوص انقلابهای اجتماعی اجتناب می‌کند. البته، بدون توجه به این نکته که تفاوت‌های توصیفی موجود میان فرانسه، روسیه و چین باعث نشده که وی در تشخیص و تعیین الگویی مشترک و عام در میان این سه مورد مشکل داشته باشد. به هر جهت، در قبال چنین تئوریهایی که لزوماً با موردهای به کار گرفته شده‌شان برازش داشته، ولی با سایر موردها برازش نداشتند، می‌توان به شیوه موضعی یا ترمیم‌گر استدلال نمود که تجانس و همانندی علی<sup>۲</sup> در میان موردها وجود نداشته است و لذا، نیازمند تئوری خاص برای این موردهای ناسازگار هستیم. البته، یک چنین تحلیل‌گرانی می‌توانند به دلیل توجه خاص و ویژه‌شان به زمینه و متن موردها به خودشان تبریک نیز بگویند. با وجود این، تعیین حد و مرز قراردادی و من‌عندی برای قلمرو یک تئوری، ضعیفی آشکار محسوب می‌شود که به تحلیل‌گر یک چهارچوب فراخ و ایمنی را اعطا می‌کند تا در پرتو آن، به راحتی بتواند به تئوری خویش قابلیت ترمیم‌گری ببخشد (گلدتورپ ۲۰۰۰: ۶۰).

خلاصه و به عنوان نتیجه کلی، اگر جرح و تعدیلهای موضعی یا ترمیم‌گر اسکاکیول را کنار بگذاریم، بدون تردید «انقلاب ایران» بدون حضور عامل‌های علی مندرج در تئوری اسکاکیول رخ داده است. حال، اگر در مقام آزمون جدی نظریه اسکاکیول، مورد «انقلاب ایران» را وارد دستگاه روش توافق میل نماییم، جدول زیر حاصل می‌شود:

1. functional substitute  
2. causal homogeneity

جدول ۲: کاربرد روش توافق میل در تحلیل انقلاب اجتماعی با حضور مورد ایران

مورد	نمونه عوامل علی حذف شده			عوامل علی اصلی	
	محروریت نسبی	استثمار دهقانان	شورش شهرنشینان	شورش زوال دهقانی	قدرت دولت
فرانسه	بله	بله	بله	بله	بله
روسیه	بله	بله	بله	بله	بله
چین	بله	بله	خیر	بله	بله
ایران	بله	بله	بله	خیر	خیر

بنابراین، طبق منطق روش توافق میل باید نتیجه گرفت که دو عامل مرکزی که در تئوری اسکاکپول شرط کافی انقلاب اجتماعی فرضیه سازی شده بودند نمی‌توانند «علت» انقلاب محسوب شوند و هر دو عامل بر اساس روش استقرای حذفی میل به عنوان «علت» حذف می‌شوند و در نتیجه، تئوری انقلاب اسکاکپول ابطال می‌گردد!

در حقیقت، در مقام «نظریه‌آزمایی» و بر اساس چهار انقلاب موفق اجتماعی فرانسه، روسیه، چین و ایران و کاربرد روش توافق میل می‌توان منطقاً نتیجه گرفت که دو عامل «بحران دولت» و «شورش دهقانی» - که در انقلاب ایران حاضر نیست - علت انقلاب اجتماعی نمی‌باشند و لذا، تئوری اسکاکپول را باید طبق روش شناسی خود وی، ابطال شده دانست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## منابع فارسی:

- اسکاچپول، تادا. (۱۳۷۶). *دولتها و انقلابهای اجتماعی*. ترجمه سید مجید رویین تن. تهران: انتشارات سروش.
- ..... (۱۳۷۷). «حکومت تحصیل دار و اسلام شیعه در انقلاب ایران». در *رهبالتهای نظری بر انقلاب اسلامی*، عبدالوهاب فراتی، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها.
- ..... (۱۳۷۸). *تبیین انقلابها*. نظریه های بنیادی جامعه شناختی؛ لوئیس کوزر و برنارد روزنبرگ؛ فرهنگ ارشاد. نشر نی.
- باریور، ایان. (۱۳۸۴). «مدلها و پارادایمها در علم و دین». *پیروز نظورچی*. *مجله ذهن*. شماره ۲۲-۲۱. صص ۱۹۲-۱۴۵.
- بیللاک، هورت. (۱۳۷۶). *استنباطهای علی در پژوهش غیرآزمایشی*. ترجمه محمدرضا شادرو. انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- پوپر، کارل ریموند. (۱۳۶۳). *حسدتها و ابطالها*. ترجمه احمد آرام. تهران: شرکت انتشار.
- ..... (۱۳۷۹). *استفوره چارچوب*. ترجمه علی پایا. تهران: انتشارات طرح نو.
- ..... (۱۳۷۲). *رئالیسم و هدف علم*. ترجمه احمد آرام. تهران: انتشارات سروش.
- تاماس، ویلیام. (۱۳۸۰). *جان استوارت میل*. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: انتشارات طرح نو.
- تیدن، پل و هوارد کهن. (۱۳۸۳). *دروآمدی نوبه به منطق: منطقیهای قیاسی، استقرایی و موجهات*. رضا اکبری. انتشارات دانشگاه امام صادق.
- چالمرز، آلن اف. (۱۳۷۸). *چیستی علم*. ترجمه سعید زیباکلام. تهران: انتشارات سمت.
- دواس، دی. ای. (۱۳۷۶). *پیمایش در تحقیقات اجتماعی*. ترجمه هوشنگ ناییب، تهران: نشر نی.
- صمدی، هادی. (۱۳۸۳). «نقد کوهن بر دیدگاه رایج در فلسفه علم». *مجله ذهن*. شماره ۱۸، صص ۸۰-۶۸.
- کوهن، تامس. (۱۳۸۳). «منطق کشف یا روانشناسی پژوهش». ترجمه غلامرضا نظریان. *مجله ذهن*. شماره ۱۹. صص ۱۵۳-۱۲۳.
- لازری، جان. (۱۳۶۲). *دروآمدی تاریخی به فلسفه علم*. علی پایا. تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
- لیتل، دانیل. (۱۳۷۳). *تبیین در علوم اجتماعی*. عبدالکریم سروش. تهران: انتشارات صراط.
- مکی، جی.ال. (۱۳۷۲). «روشهای میل برای استقراء»، در *علم شناسی فلسفی*. عبدالکریم سروش. انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- نبری، لطف اله. (۱۳۸۴). *مبانی منطقی و روش شناسی*. تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.



## منابع انگلیسی:

- Bordens, Kenneth & Bruce Abbott (2002). *Research Design and Methods*, 5 edition, McGraw-Hill Companies, Inc.
- Burawoy Michael (2000). "Two Methods in Search of Science: Skocpol Versus Trotsky", in Rosemary H. T. O'kane (eds), *Revolution*, Vol. 2 , pp.517- 558, Routledge.
- Caporaso, James A. (1995). "Research Design, Falsification, and the Qualitative – Quantitative Divide", *American Political Science Review*, 89 (2) 457- 460
- Collier, David (1995). "Translating Quantitative Methods for Qualitative Researchers", *American Political Science Review*, 89 (2) 461-466.
- Coppedge, Michael(2002). "Theory Building and Hypothesis Testing", paper prepared for presentation at the annual meeting of the Midwest Political Science Association.
- Goldstone, Jack (1997). "Methodological Issues in Comparative Macrosociology", *Comparative Social Research*, 16: 107-120.
- ———. (2003). "Comparative Historical Analysis and Accumulation in the Study of Revolutions". in James Mahoney & Dietrich Ruschemeyer (eds), *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences* ,pp. 41- 91 ,Cambridge University Press
- Goldthorpe, John. (1997). "Current Issues in Comparative Macrosociology", *Comparative Social Research*, 16: 121-132.
- ———. (2000). *On Sociology*, Oxford,UK: Oxford University Press.
- Geddes, Barbara. (2003). *Paradigms and Sand Castles*, University of Michigan Press.
- Hall, Peter. (2003). "Aligning Ontology and Methodology in Comparative Research" in James Mahoney & Dietrich Ruschemeyer (eds), *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences* ,pp. 373- 406 ,Cambridge University Press.
- King ,Gary; Keohane, R., and Verba Sidney. (1994). *Designing Social Inquiry: Scientific Inference in Qualitative Research*, Princeton University Press.
- ———. (1995). "The Importance of Research Design in Political Science", *American Political Science Review*, 89 (2) 475-481.
- Lewisbeck, Michael; Alan Bryman & Tim Futing Liao. (2004). *The SAGE Encyclopedia of Social Science Research Methods*, SAGE Publications Ltd.
- Lieberson , Stanley. (1992). "Small N's and Big Conclusions", in Charles C. Ragin & H. S. Becker (eds.), *What is a Case?* , Cambridge University Press.
- ———. (1994). "More on the Uneasy Case for Using Mill-Type Methods in Small-N Comparative Studies", *Social Forces* ,72:1225-1237.
- ———. (1997). "The Big Broad Issues in Society and Social History" , in Vaughn Mckim and Stephen Turner (eds.). *Causality in Crisis*, University of Notre Dame Press, pp: 359-383.
- Mahoney, James. (1999). "Nominal, Ordinal and Narrative Appraisal in Macrocausal Analysis", *AJS*, 104,(4) 1154-96.
- ———. (2003). "Strategies of Causal Assessment in Comparative Historical Analysis", in James Mahoney & Dietrich Ruschemeyer (eds), *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences*, pp. 337-372 ,Cambridge University Press.
- ———. (2004). "Comparative-Historical Methodology", *Annual Review of Sociology*, 30 :81- 101.
- Mill, John Stevart. (1970). *A System of Logic* , New Impression, London: Longman
- Munck, Gerardo. (1998). "Canons of Research Design in Qualitative Analysis", *Studies in Comparative International Development*, 33: 18-45.

- Nichols, Elizabeth. (1986). "Skocpol on Revolution", *Comparative Social Research*, 9:163-186.
- Rueschemeyer, Dietrich & John Stephens. (1997). "Comparing Historical Sequences", *Comparative Social Research*, 16:43-53
- Savolainen, Jukka. (1994). "The Rationality of Drawing Big Conclusions Based on Small Samples", *Socia Forces*, 72:1217-1224
- Skocpol, Theda. (1979). *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China*. Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_ . (1984). "Emerging Agendas and Recurrent Strategies in Historical Sociology", in Skocpol, Theda (eds), *Vision and Method in Historical Sociology*, pp. 356-391. Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_ . (1986). "Analyzing Causal Configurations in History: A Rejoinder to Nicols", *Comparative social research*, 9 : 187-194.
- \_\_\_\_\_ . (1994). *Social Revolutions in the Modern World*. Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_ . (2000). "France, Russia, China: A Structural Analysis of Social Revolutions", in Rosemary H. T. O'kane (eds), *Revolution*, Vol. 1 , pp.399- 433, outledge.
- \_\_\_\_\_ . (2003). "Doubly Engaged Social Science", in James Mahoney & Dietrich Ruschemeyer (eds), *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences*, pp. 407-428 , Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_ . and Margaret Somers. (1980). "The Uses of Comparative History in Macrosocial Inquiry", *Comparative Studies in Society and History* , 22 : 174-197.
- Lijphart, Arend (1971)"Comparative Politics and the Comparative Method" *American Political Science Review*, 65: 682-693.
- Eckstein, Harry (1975) "Case Study and Theory in Political Science" in F. Greenstein & N. Polsby (Eds.), *Strategies of Inquiry* (pp. 79- 134), Reading, MA: Addison-Wesley.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی